

## آدمها

سر بلڈان انگلیستی	ژان دارک
دختران روستایی	کوشون ، انتقف بیوه
ژاک لگرن	ژان بوپر
مرد روستایی ، همسر ، پسر و خواهرزانش	ژان دُ لافونتن
یک کودک	ژان دُ شاتیون (شاتیون)
زن ماهی فروش	گیوم ارارد
دکتر دو فور و دو برادرزاده اش	نیکلا میلی
مرد خوشپوش	گیوم مانشن
روسی	ژان دستیوه
تاجر شراب	ژان لوفور
میهمانخانه دار	ژان ماسیو
یک معاون کشیش جوان	رائول دُ ریتل
یک اقلیج جنگک	منشی
پدر بزرگ پروئل ونوه اش	دژخیم
کودکان	راهبه ها
مردم	ناظر انگلیسی وملازمش
	نگهبانان ژاندارک

جریان کامل این محاکمه به زبان لاتین ثبت شده است .  
نسخه اصلی اسناد مربوط به محاکمه که برای کوشون اسقف یوه  
فراهم شده بود ، امروز در مجلس نمایندگان پاریس نگاهداری  
می‌شود .

نمایشنامه رادیویی بر پایه این اسناد و همچنین گواهیها و  
اطلاعات معاصران نوشته شده است ویرتولت برشت در تنظیم  
نمایشنامه خود برای اجرا بوسیله « برلینر آنسامبل » از این نمایشنامه  
رادیویی بهره جسته است .

آناسگوز

پائیز سال ۱۴۳۰. هشت سال است که جنگ میان فرانسه و انگلیس درگیر است. تازگی‌ها فرانسویان زیر پرچم يك دختر هفده ساله به نام ژان دارک در کوششی نو میدانه به دو جنگ خونین برای عقب راندن فاتحین انگلیسی، که هنوز بیش از دو سوم کشور را در تسلط دارند، دست زده‌اند.

دهکده‌بی در تورین\* در منطقه آزاد فرانسه، اخبار بدی دریافت می‌کند.

در جلو يك خانه روستایی در تورین دو دختر جوان انگور می‌فروشند، چند کودک نیز به آنان کمک می‌کنند.

دخترهای جوان (می‌خوانند).

آه دوشیزه شگفت‌لوران

که دیری نیست تا به شانزده پا نهاده‌بی

ودختری از تباری ساده‌بی.

دشمن بیهوده بر سپرتو می‌کوبد.

نبرد نیروی تست و زمین عربان بسترت

دلیری توهمسنگ‌زیبایی تست

دشمنانت دریم و هراس واپس می‌نشینند

و هیچ کس راتاب پایداری نیست

آنان می‌گریزند

فرسنگ‌ها و فرسنگ‌ها

و چشمان بی‌شمار

از دور و نزدیک

نگران تست .

دختر دوم (به کودکان) همه‌ش را نخورید. اینها از دار کوب‌بهم بدترند.

شما هنوز يك خمره هم پر نکرده‌اید!

(می‌خوانند):

آری، راست است که بسیاری

آنچنان از رنج و بیم، دلیری از کف داده‌اند

که از شناخت دوشیزه ناتوانند.

چرا که آنکه می‌گرید کور است

و چشمانش

حتی در تابناک‌ترین روشنایی‌ها

از دیدن درمی‌ماند.

اما اکنون بسیاری به سپاه دوشیزه پیوسته‌اند

آنان چنانکه گویی به رقص می‌روند

به سوی رزمگاه‌ره می‌سپرنند .

لو آر دشمنانش را از کراهِ‌های خود رانده است

خورشیدفرانسه تابناک ترمی تابد .

ژاک کجاست ؟

دختر اول

دوباره به شهر رفته.

دختر دوم

او باید بیشتر مواظب پاهایش باشد .

دختر اول

من که نمیتوانم جلوش را بگیرم. در تاکستان بالاچقدر

دختر دوم

دیگر باید چید؟

دو جریب .

دختر اول

(می خوانند)

دخترها

آه، شما خائنین شرور.

که دیربست تا تحمل تان کرده اند

این مردم

که دیری ست رنج می برند،

شما که شادی انگلستان

و نابودی فرانسه

و فقر و شرم و اسارتش را

سبب شده اید

شما نه به خاطر هدفی عادلانه جنگیده اید

شمارا

چندان دیر نیست تا راه دگرگون کنید

اگر همچنان در پشتیبانی از دشمن پای فشارید

پایانی تلخ، روزهای شومتان را به انتظار خواهد بود.

(به آنها می پیوندند) - آنها او را اسیر کرده اند . در

ژاک لگرن

۸ ..... مجاکمہ ژان دارک

نزدیکی های کومیپین\* . اورا در قفسی کرده اند و  
به روان می برند.

دختر اول	نه!
لنگرن	کوله پستی مرا حاضر کن .
دختر دوم	کجا؟
لنگرن	روان، کمی ماهی بخرم .

۴۱ فوریه، ۱۴۳۱ بازاری در روان که تحت اشغال انگلیسی هاست. جمعیت در تماشای نجیب زادگان انگلیسی و روحانیون فرانسوی است که دختر جنگجو را به سوی دادگاهش می برند. بازاری در روان

در میان جمعیت يك خانواده روستائی (پدر، مادر، خواهر زن، پسر و يك بچه) و نیز يك زن ماهی فروش، لگرن با يك كوله پشتی، يك مرد خوشپوش، يك روسپی، تاجر شراب، يك پزشك، جلاد با لباس هر روزی و دو سرباز انگلیسی دیده می شوند. بانگ ناقوس و غرش طبل ها به گوش می رسد:

مرد خوشپوش اودوك بدفورد اسب.

زن ماهی فروش اسب سفیدش را نگاه کنید. درست مثل صاحبش چاق و چله است.

زن دهقان می جانی! مطمئننی که از این راه میاد؟

پسر با این که خیلی وقته رفته تو.

زن ماهی فروش نگران نباشید خانم. حتماً از این راه میاد.

زن دهقان اوژن! بسته غذا را آوردی؟

كودك اون که لباس تمام ابریشمی پوشیده، كیه؟

مرد خوشبوش  
دکتر دو فور

اسقف بووه، کوشون .  
یک اسقف فرانسوی که پشت یک تودوک انگلیسی راه  
می‌رود. تعجب میکنم که مردك انگلیسی چرا قلاده  
به گردنش نبنداخته.

روسی

(زیر لب می‌خواند) :

میگن که کوشون اسقف بوده  
حالا دیگه یه انگلیسیه  
هم به خاطر پاری احساسات  
هم به خاطر پنج هزار لیره .

زن ماهی فروش  
روسی

این برای دوشیزه ما اصلاً شوخی بردار نیست .  
می‌گویند اونداهایی می‌شنود و مکاشفاتی دارد .  
نمی‌دانم راست است یا نه ؟

زن دهقان

شنیدی؟ می‌گویند اونداهایی می‌شنود.

دهقان

هیس س.

ناجر شراب

پزشکان مجرب مطلب را روشن میکنند .

مرد خوشبوش

نماینده پاپ.

(زن دهقان پر خود صلیب می‌کشد.)

روسی

کلاهش را ببینید.

(همه می‌خندند و نیز زن دهقان)

خواهر زن

برای دخترك خیلی بد شد . هیچ کس انگلیسی‌ها

را دوست ندارد

مرد خوشبوش

من اگر جای شما بودم این حرف را اینقدر بلند

نمی‌زدم آنهم امروز.



- دهقان او همیشه هرچه ازدهنش در آد، می گه.
- روسی جانی اینجا یکی هست که تو رو دوست نداره .
- زن ماهی فروش ولش کن، آنها فرانسه سرشان نمی شود.
- تاجر شراب شاید اینطور بهتر باشد. او خیلی اسباب دردسر بود .
- زن ماهی فروش انگلیسی ها خیلی به تو سفارش می دهند. مگر نه؟
- دکتر دوفور خوب گفتی!
- (روسی می خندد)
- مرد خوشپوش ببخشید؟
- زن دهقان (به کودك) ژاکلین چه روز تعطیل خوبیه. نیست؟
- تاجر شراب من قبلاً هم سوزاندن یکی از این جادوگرها را دیده ام .
- دژخیم کی؟
- تاجر شراب چهار سال پیش در بووه. بهار سال بیست و هفت بود.
- دژخیم صحیح .
- زن ماهی فروش این آقای دوزاردن جلاد است .
- زن دهقان کو؟
- (همه برمی گردند و دژخیم را نگاه می کنند) .
- روسی خدای من!
- مرد خوشپوش مثل این که دارد دختر را حسابی ورنسداز میکند .
- دکتر دوفور نگاه کنید. پزشکان پاریس.
- پسر مگر انگلیسی ها خودشان نمی توانستند ماینهش کنند؟

دکتر دو فور آنها ترجیح داده‌اند که فرانسوی‌ها این کار را برایشان بکنند.

یسر اما فرانسوی‌ها دلیلی برای این کار ندارند.

دکتر دو فور این همه پزشک باید بتوانند دلیلی پیدا کنند.

لگرن اصل مطلب این است که او بتواند جسورانه جواب آنها را بدهد.

خواهر زن جسورانه ا یک دختر چطور می‌تواند جلو این همه بایستد؟

روسپی او برای چی دارد سرش را به باد می‌دهد. چرا در خانه‌اش نماند؟

(مرد خوشپوش تصدیق می‌کند)

لگرن چون انگلیسی‌ها به فرانسه ریختند. چون انگلیسی‌ها

تمام فرانسه را تا لوار تصرف کردند. چون آنها

دارند تمام کشور را می‌بلعند. چون آنها شاه را از

تختش پائین کشیدند. چون تا وقتی که او سر نرسیده

بود شاه تنبل تراز آن بود که از خودش دفاع کند.

زن دهقان چون که، چون که، چون که... اینها دلیل می‌شود که

چنین افکار جنون آمیزی به سرش بزند و در لباس

مردانه جلوسریازها این طرف و آن طرف برود؟

دهقان خفه شو!

مرد خوشپوش او می‌گوید که ایسن را به کشورش مدیون است،

خانم!

دکتر دو فور	کشور؟ مقصود از کشور چیه؟
زن ماهی فروش	دکتر دو فور! نداهایش به او گفته اند که انگلیسی ها را از کشورش بیرون کند.
دکتر دو فور	کشور! برای کشور چه فرقی می کند که چه کسی سوار بر اسب سفید خاک به خوردش می دهد . دوک بدفورد یادو ک اورلثان؟ برای کشور چه فرقی میکند که چه کسی گندم و شرابش را می بلعد ، چه کسی بره ها و میوه ها و مالیات و عشریه اش را نوش جان میکند، لرد بووه یا دوک گلاستر؟
زن ماهی فروش	طرف شدن با لرباب های فرانسوی آسان تر است . این آقایان انگلیسی حتی فحش و نفرین ما را هم نمی فهمند.
کودک	اون مرد شاهه؟
خواهر زن (غرش طبل ها)	نه، يك شيپورچی انگلیسی ست.
روسی	اونهاش .
سر بازار انگلیسی	عقب بروید، گفتم عقب!
زن دهقان	اوژن مواظب تخم مرغ ها باش .
روسی	خدای من، او که خیلی کوچکه.
خواهر زن	اون زنجیرها باید بر اش خیلی سنگین باشه . طفلك سرتا باش يك وجب هم نیست .
	(تاجر شراب می خندد)
لگرن	همین دختر با يك و جب قلمش انگلیسی ها را به تك و دو انداخته .

دکتر دوفور      دوک بدفورد برای همین دختریک وجیبی دوازده هزار  
پوند به دوک لوکز امپورگه داده .

دهقان      چرا ؟  
رن ماهی فروش      برای اینکه انگلیسی ها را از تک و دونجات بده .

در نخستین جلسه دادگاه روحانی در نمازخانه سلطنتی دژ، ژان دارک هوشیارانه از پرسش‌های محیلاًنه روحانیون که میخواستند او را به بدعت‌گذاری خود متقاعد کنند، شانه خالی میکند و با جسارت، بدبختی‌ها و مصائب فرانسه را به آنان یاد آور می‌شود.

نمازخانه سلطنتی دژ روحانیون: بوپرشایتون، لافونتن، دستیوه، مانشن، میدی، لوفهور، برادر راثول و منشی. ناظر انگلیسی با ملازمش و اسقف بووه، وارد می‌شود. روحانیون زانو می‌زنند.

اسقف ستایش باد خدا را.

همه برای همیشه و همیشه. آمین

ناظر انگلیسی تعداد پزشکان که عالی‌ست.

اسقف سپاسگزارم.

ناظر انگلیسی نمازخانه‌زیبایی‌ست. حتی اگر از آن قدیمی‌ها نباشد.

اسقف چندان جدید هم نیست. به وسیله شارل (پنج‌انگشت

خود در ابلند می‌کند) ساخته شده.

ناظر انگلیسی آه، شارل پنجم. صحیح. خوب، نگذارید من شما

را معطل کنم.

- (همه بر کرسی‌هایشان می‌نشینند)
- اسقف** ما گوشون، اسقف بوده، و دادیاران برجسته‌مان، تجاوپزشکانی که در اینجا حاضرند، گرد آمده‌ایم تا محاکمه‌ی را اداره کنیم که ازهم اکنون آنرا علنی اعلام می‌داریم. می‌لوردا! آیا احضاریه دادگاه به اطلاع متهمه رسیده تا در برابر ما حاضر شود و به سئوال‌اتمان مطابق قانون پاسخ گوید؟
- ملازم** به اطلاع رسید که زن نامبرده احضاریه را پذیرفته و بیرون دادگاه منتظر است. اما او تقاضا دارد که اجازه دهید تا قبل از محاکمه اعتراف کند.
- (اسقف با دادیاران مشورت میکند. آنها رد می‌کنند).
- اسقف** درخواست رد می‌شود. به خاطر سنگینی اتهام و این که متهمه حاضر نشده است جامعه مردانه را از تن در آورد. آقای ماسیو متهمه را وارد کنید.
- ماسیو** متهمه را وارد کنید.
- (ژان با دوسرباز انگلیسی به دادگاه راهنمایی میشود)
- اسقف** این زن که در برابر ماست، ژان که در افواه عام به دوشیزه شهرت دارد: تحت اختیارات قانونی ما در حوزه اسقف نشین‌مان بازداشت شده است او به عنوان يك فرد متهم به بدعت‌گذاری و رقص به دستود سرور مسیحی ما، یعنی پادشاه انگلستان و فرانسه به دادگاه ماسپرده شده. از آنجا که شایعات پیرامون حملات او به مذهب تا دورتر از اسقف‌نشین ما و در حقیقت در تمامی خاک فرانسه و نیز قلمرو مسیحیت پراکنده شده است، ما او را به

این دادگاه آورده‌ایم ، تا شاید بتواند خود را تبرئه کند. ژان! از تو می‌خواهیم که دست بر این کتاب مقلص بگذاری و سوگند بخوری که تمامی سئوالات ما را صادقانه پاسخ دهی آقای ماسیو

(به اشاره ماسیو، برادر راتول کتاب مقلص را پیش می‌برد)

حالا به این انجیل قسم بخور. دست‌ها بترابر کتاب بگذار اسقف

اما من نمی‌دانم که شما چه سئوالاتی از من خواهید کرد. شاید ژان

می‌خواهید چیزی را بدانید که من نمی‌خواهم بشما بگویم.

زود باش، زود باش، فقط قسم بخور که درباره آنچه به منهب اسقف

مربوط میشود راست بگویی.

من با کمال میل سوگند می‌خورم که درباره خانه و خانواده‌ام ژان

و آنچه پیش از آمدن من به شینون\* روی داده است

حقیقت را بگویم ، اما هرگز کلمه‌ی در باره نداها و

مکاشفاتم به شما نخواهم گفت. حتی اگر سر از تنم جدا کنید.

بسیار خوب ژان، مانتها از تو می‌خواهیم که درباره آنچه اسقف

به منهب مربوط می‌شود، حقیقت را بگویی. آنچنانکه

قانون در چنین دادگاهی اقتضا میکند. ادامه بده.

زانو می‌زند سوگند می‌خورم که درباره آنچه به منهب ژان

مربوط می‌شود حقیقت را بگویم.

(می‌نشیند)

نام نخست و نام خانواده‌ات را بگو. اسقف

\* Chinon

- ژان      مرا درخانه ژانت می خوانند و در فرانسه ژان. از نام دیگری  
خبر ندارم .
- اسقف      در کجا متولد شده‌یی؟
- ژان      در دومر می\* واقع در موز\*
- اسقف      پدر و مادر تو کیستند؟
- ژان      ژاندارك و ایزابو.
- اسقف      چند سال داری؟
- ژان      فکر می کنم در حدود نوزده سال.
- اسقف      چه کسی ایمان را به تو تلقین داد؟
- ژان      مادر همه چیز را به من یاد داد: نماز، سرود «سلام مریم» و  
اصول دین.
- اسقف      نماز را بخوان :
- ژان      اعتراف مرا بشنوید آن وقت نماز می خوانم.
- اسقف      در لباس مردان؟ زود باش نماز را بخوان.
- ژان      نا وقتی که اعتراف مرا نشنوید بخوادم خواند .
- اسقف      ژان!، ما اسقف تو، ترا از ترك رندان، به هر دلیل، بدون اجازه  
خودمان منع می کنیم . اگر چنین کنی، این عمل در حکم  
عدم اطاعت از کلیسا و ضربه‌ی سخت بر دین خواهد بود.
- ژان      من نمی توانم این فرمان را قبول کنم. اگر فرار کنم هیچ کس  
نمی تواند مرا به عهد شکنی متهم کند ، چون من قولی به  
کسی نداده‌ام. از این گذشته من باین غل و زنجیری که بارم  
کرده اید اعتراض دارم .



- اسقف      تو بارها کوشیده‌یی که فرار کنی. این برای محکم کاری ست.
- ژان      بدیهی ست که سعی کرده‌ام مثل هر اسیر دیگری فرار کنم. حالا هم اگر می‌توانستم فرار میکردم.
- اسقف      آیا آن نداها به تو این اجازه را داده‌اند که هر وقت خواستی از زندان فرار کنی؟
- ژان      من به دفعات خواستار اجازه آنها شدم اما هرگز اجازه نیافتم.
- اسقف      صحیح.
- ژان      اما می‌گویند: «خداوند یارو یاور کسانی ست که خود را یاری می‌کنند».
- اسقف      (به ناظر انگلیسی) - با اجازه شما سرور من .  
(به نگهبانان)
- ما سفارش اکید می‌کنیم که توجه‌گری و توبیخ نامتداول هشیارانه از او حماقت کنید و نگذارید کسی با او صحبت کند.
- نگهبانان بله عالی جناب!
- اسقف      آقای ژان بوپر استاد دانشکده الهیات پاریس. شما می‌توانید از متهم سوال کنید.
- بوپر      (پس از تعظیم به ناظر انگلیسی) - ژان! قبل از هر چیز یکبار دیگر ترانسیخت میکنم که به سئوالات من جز به راستی پاسخ نگوئی. آیا توفن یا هنری آموخته‌یی؟
- ژان      بله. خیاطی و بافندگی.
- بوپر      در خانه چه کاری کردی؟
- ژان      خانه‌داری میکردم. گاهی اوقات هم در بردن گاوها به قلعه کمک میکردم، تا انگلیسی‌ها نتوانند آنها را ببلزدند.

میڈی      آقای بوپر ممکن است سخنان شما را قطع کنم ؟ . آیا مردم دمرمی به سرور مسیحی ما، پادشاه انگلستان و فرانسه وفادارند، یا از مردی که تو پادشاه فرانسه اش میخوانی پیروی میکنند ؟

ڈان      من درد مرمی فقط يك نفر را می شناسم که طرفدار انگلیسی هاست . اگر مشیت خداوند بر این قرار داشت خوشحال می شدم اگر سر بریدنش را می دیدم .

(جنبش و زمزمه در دادباران)

اسقف      آقای بوپر ! خواهش میکنم ادامه بدهید .  
بوپر      چه وقت برای اولین بار آنچه را که ندای نامی شنیدی ؟  
ڈان      وقتی سیزده ساله بودم، ندایی را شنیدم که از جانب خداوند می آمد . این اولین بار بود و من واقعا ترسیده بودم . ندا، در باغ پدرم در يك بعد از ظهر تابستان بر من نازل شد . من آنرا از جایی در پشت سرم شنیدم ، از طرف کلیسا . نور شدیدی با ندا همراه بود .

بوپر      اگر از پشت سر بود پس چگونه نور را دیدی ؟  
ڈان      وقتی برای بار سوم ندا را شنیدم دانستم که از جانب يك فرشته است .

بوپر      این ندا چه می گفت ؟  
ڈان      این ندا همیشه مرا حفظ کرده است . به من میگفت که نیکی کنم و زیاده کلیسا بروم ، دویاسه بار در هفته، به من می گفت که همه چیز را رها کنم و به نزد شاه بروم . و گفت که من محاصره اورلئان را می شکتم .

بوپر      توجه جواب دادی ؟  
ڈان      گفتم که من يك دختر هستم و هرگز بر اسب سوار نشده ام و

از جنك چیزی نمی‌دانم . اماندا مرا یاخشونت تحت فشار گذاشت و آرامش را از من گرفت . بمن گفت برو و رفتم . دستیوه - : تو قبلاً هم يك بار خانهاات را ترك کرده بودی ؟

ژان آری . وقتی که انگلیسی‌ها به دهکده ما حمله کردند، فرار کردیم و دو هفته بعد برگشتیم . همه چیز تانه سوخته بود .  
اسقف ادامه بدهید .

لافونتن (وارد صحبت میشود) - آیا درست بود که مخفیانه دهکده را ترك کنی ؟

ژان آیا تا کید نشده است که به پدر و مادر خود احترام بگذاریم ؟  
چرا : امان حتی اگر صد پدر و مادر هم داشتم باز می‌رفتم .

یوپر وقتی که به شینون رسیدی چه لباسی بر تن داشتی ؟

ژان وقتی که به شینون به نزد پادشا هم رفتم لباس مردانه پوشیده بودم . من جز شمشیر سلاح دیگری با خود نداشتم .

یوپر چه کسی به تو گفت که لباس مردانه بپوشی ؟

اسقف چیز دیگری از من پرسید .

دستیوه عالی جناب ! ما حتماً باید بدانیم که چه کسی به متهمه پیشنهاد کرده است که لباس مردانه بپوشد .

شاتبون بله مسلماً .

ژان چیز دیگری از من پرسید .

اسقف آیا نمی‌دانی که در کتاب مقلس آمده است . زنان نباید که جامه مردان بر تن کنند و نیز مردان را نشاید که جامه زنان بپوشند .

- ژان      من بهترین پندها را شنیده بودم و به آن اعتماد کردم .
- بوپر      چطور پیش این مرد که پادشاهش می‌خوانی رفتی ؟
- ژان      هیچ زحمتی نداشت . در حوالی ظهر به شینون رسیدم و به مهمانخانه‌ی رفتم . بعد از شام سه دژ رفتم . من شاه را به کمک ندهایم بلافاصله شناختم و با او گفتم که می‌خواهم به جنک انگلیسی‌ها بروم .
- مانشن      اجازه هست ؟
- اسقف      (به بوپر) - آقای مانشن .
- مانشن      آیا شاه هم چنین ندهایی را می‌شنود ؟
- ژان      از خودت پرسید ، شاید به شما بگوید .
- لوفهور      تو در چه فاصله‌ی از شاه ایستاده بودی ؟
- ژان      فکر می‌کنم تقریباً به طول يك نیزه .
- لوفهور      وقتی که اول بار مردی را که پادشاه خود می‌خوانی دیدی ، آیا فرشته‌ی در کنارش بود ؟
- ژان      خدا نکند . من فرشته‌ی ندیدم .
- اسقف      (بالحنی اهانت آمیز به بوپر) - آقای لوفهور .
- دستیوه      آیا هاله‌ی دور سرش بود ؟
- ژان      جمع شکوهمندی از شوالیه‌ها برگرد او بودند . نزدیک به سی صد شوالیه . در حدود پنجاه مشعل آنجا را روشن میکرد . من از نور روحانی چیزی نمی‌گویم . .
- مانشن      با اجازهٔ شما آیا هنوز هم نداها را می‌شنوی ؟
- ژان      روزی نمی‌گذرد که نشنوم . و من هم سخت به شنیدن آنها احتیاج دارم .

- از ندها ایت چه میخواستی؟  
پروزی برای یارانم .  
روزی که در مقابل پاریس می جنگیدی روز عید بود .  
ممکن است .
- آیا درست بود که در روز عید بجنگی ؟  
چیز دیگری از من پرسید .
- وقتی که به کومپنی من می آمدی ، پیش از آنکه دستگیر شوی ، اگر ندها ایت به تو می گفتند که اسیر خواهی شد باز هم به جنگ ادامه می دادی ؟
- آری . اما بانده زیاد . من همیشه به آنچه آنها می گفتند عمل میکردم .
- چه مدت در بوروار زندانی بودی ؟  
چهار سال . وقتی که فهمیدم به انگلیسی ها فروخته شده ام و آنها مرا می برد سخت غمگین شدم . ندها ایم پندی به من نمی دادند و اول سخت ترسیدم . اما بعدها از انگلیسی ها بیشتر ترسیدم و به خود فشار آوردم تا از برج پائین بپریم .
- آیا در آن وقت گفته بودی که ترجیح می دهی بمیری ولی بدست انگلیسی ها نیفتی ؟
- مسلم است که ترجیح می دهم در دست خداوند باشم تا در دست انگلیسی ها .
- آخرین باری که ندهاها را شنیدی کی بود ؟  
امروز .
- آنها چه گفتند ؟

- ۲۴ ..... محاکمه ژان دارک
- ژان آنها به من گفتند که به شما قاضیان دلیرانه جواب بدهم .  
 تو ، اسقف بووه ! خود را قاضی من می خوانی و من  
 نمی دانم که این حقیقت دارد یا نه، اما باید بگویم که اگر  
 در مورد من به خطا قضاوت کنی خود را در کام خطری  
 بزرگ انداخته‌ی .
- بوپر آیا قدیسین بودند که با تو صحبت میکردند یا فرشتگان  
 و یا ذات خداوند ؟
- ژان کاترین مقدس و مارگرت مقدس .
- اسقف دیگر چه کسی ؟
- ژان میشل مقدس .
- بوپر آخرین آنها کدام بود ؟
- ژان میشل مقدس . او کسی ست که مرا به شینون فرستاد .
- بوپر حالا به توجه می گوید ؟
- ژان این که همیشه با شما دوستانه رفتار کنم و جسورانه  
 پاسخ دهم .
- ماسیو آیا میشل مقدس عریان بود ؟
- ژان عریان ؟ فکر می کنید خداوند نمی تواند لباسی برایش  
 تهیه کند ؟
- لوفور آیا او مویش را کوتاه کرده بود ؟
- ژان ( برای نخستین بار کمی بی تاب می شود ) - چرا باید  
 میشل مقدس مویش را کوتاه کرده باشد ؟
- ناظر انگلیسی از او پرسید که آیا مارگرت مقدس به انگلیسی حرف  
 می زد ؟
- ملازم (به ماسیو) - سرور من میخواهند بدانند که آیا مارگرت

- مقدس به انگلیسی حرف می زده ؟  
 ماسیو (بژان) - آیا مارگرت مقدس به انگلیسی حرف می زد؟  
 ژان - چرا باید انگلیسی صحبت کنند در حالیکه بر ضد  
 انگلیسی هاست ؟  
 (ناظر انگلیسی می خندد)
- شایتون تو از کجا مطمئن بودی که او میشل مقدس است و نه  
 شیطان که خود را میشل مقدس وانمود میکند ؟  
 ژان از سخن گفتش و از این که بسیاری چیزهای خوب  
 به من آموخت .  
 شاتیون چه چیزی به تو آموخت ؟
- ژان بیش از هر چیز به من آموخت که به یاری مردمی برخیزم  
 که بسیاری از کمک به آنان دست شسته بودند. و از مصائب  
 عظیم فرانسه بامن گفت .
- بوپر آیا تو شمشیر می بستی ؟  
 ژان شمشیری ساخت و اکولورس که نیامی از چرمی محکم  
 برای آن تهیه کرده بودم .
- بوپر آیا پرچمی هم با خود داشتی ؟  
 ژان آری . پرچمی به سپیدی برف .
- لافونتن کدام را بیشتر دوست داشتی ، پرچم یا شمشیر را ؟  
 ژان پرچم را به مراتب بیشتر دوست داشتم . دست کم چهل  
 برابر . من با بلند کردن آن سپاه را به سوی دشمن  
 رهبری میکردم ، خودم هرگز کسی را نکشتم .
- دستیوه هیچ وقت شاهد کشته شدن انگلیسی ها نبوده ای ؟

ژان حتماً بودم. شما مثل افراد ساده لوح صحبت میکنید. در میدان جنگ مرده‌ها وجود دارند. آنها باید در خانه‌شان می‌ماندند.

بوپر  
ژان چرا هیچ وقت با دشمن مذاکره نمی‌کردی؟ سپاه من به آنها پیام می‌فرستاد که هیچ تأخیر و تعویقی پذیرفته نیست و آنها باید همان لحظه و از همانجا خاک ما را ترک کنند. من خود فریاد میکردم که هر چه زودتر فرار کنید، آنکه زحمت لباس پوشیدن به خود بدهند و چیزی جز جانشان را بردارند.

ناظر انگلیسی (ملازم را به جلومی‌راند) - برو بگو.

ملازم (در کنار اسقف می‌ایستد) - عالی جناب!

اسقف بله. حرفی دارید؟

ملازم دوک بد فور در خشمگین خواهند شد. ایشان مو کد اتقاضای یک

مخاکمه سریع را داشتند. ما این سئوالات را از اید می‌دانیم.

اسقف دوک بد فور در خواهند پذیرفت که این یک دادگاه روحانیست

نه یک دادگاه نظامی. ایشان نباید نگران باشند. آقای بوپرا

مانشن سؤال: فکرمی کنی بر سر طرفدارانت چه خواهد آمد؟

ژان - پیروز میشوند. انگلیسی‌ها ناچار خواهند شد که آخرین

و جیب از خاک ما را ترک کنند، یک نفر هم باقی نخواهد ماند.

میدی دخترک! بیاد داشته باش که کجا هستی!

اسقف اگر شیطان این‌ها را به تو نمی‌گوید؛ پس از کجا می‌دانی؟

ژان شیطان هرگز چیزی نمی‌داند. من می‌دانم که انگلیسی‌ها

مرا میکشند. آنها فکر میکنند همین که من بمیرم

فرانسه را فتح خواهند کرد. اما حتی با صد هزار مرد



- دیگر هم آنها فرانسه را بچنگ نمی آورند.  
(ناظر انگلیسی برمیخیزد)
- بوپر  
ماسیو  
این حرفها نباید در صورت جلسه نوشته شود.  
اینها رانمی توان حذف کرد. پروفسور بوپرا من اعتراض دارم .
- بوپر  
ژان  
تو فکر میکنی که خداوند از انگلیسیها نفرت دارد ؟  
من نمی دانم خداوند آنها را دوست دارد یا ازشان متنفر است و یا در باره ارواح آنها چه فکری در سر دارد .  
آنچه من می دانم این است که آنها از فرانسه رانده خواهند شد مگر کسانی که در اینجا میمانند .  
ناظر انگلیسی - بی عرضه ها.  
(با ملازمش خارج میشود)
- اسقف  
دستیوه ! من امیدوارم که دوک این مطلب را درک کنند  
که این محاکمه باید کاملاً مطابق قانون پیش برود .  
چشم دنیایی به ماست . آقای بوپر خواهش میکنم ادامه بدهید . برادر راثول ! برویندوبه سرور من عرض کنید  
که ما در اینجا از همه جا ناظر داریم . ازرم ، از شورای بازل و از تمامی شوراهای اروپا .  
(برادر راثول خارج میشود)  
آقای بوپرا !
- بوپر  
ژان  
(با کج خلقی) - آیا خداوند به تو دستور داد که لباس مردانه بپوشی ؟  
(بالحنی محکم) - چرا اینقدر از لباس من می پرسید ؟  
لباس هیچ اهمیتی ندارد . چرانمی گوید که میخواهید مرا بسوزانید چون مخالف انگلیسیها هستم ؟

- بوپر  
ژان
- آیاتو عشاء ربانی را هم در جامهٔ مردان به جای می آوری؟  
بی سلاح، در جامهٔ مردان .
- اسقف
- هوم. با توجه به آنچه امروزه سمع ما رسید جلسهٔ امروز  
را مختوم اعلام می داریم، آقای ماسیو متهمه را به زندانش  
راهنمایی کنید .  
(ژان را من برند)
- اسقف
- آقایان ! از این پس باید متهمه را در زندانش مورد  
استنطاق قرار دهیم . من و دو دادیار از میان شما ، بدون  
حضور مردم، از وقت خود استفاده کنید و پرونده را خوب  
بخوانید. دوباره خاطر نشان میکنم که هیچ کس اجازه  
ندارد تا پایان محاکمه روان را ترك کند. ستایش باد خدا را .  
برای همیشه و همیشه . آمین
- همه

کوشون ، اسقف بوده، ژان را در زندانش واقع در «برج  
کشتزارها» دیدار می کند.

زندانی ، ژان بر روی تختی سفری دراز کشیده است . دو نگهبان  
انگلیسی تاس میریزند

نگهبان اول - ژان !

ژان (خسته) - دیگر چه خبر است؟

نگهبان اول (اورا مسحره میکند) - من کاترین مقدس هستم.

ژان يك سرباز شجاع. این چیز است که توهستی .

نگهبان دوم من هم مارگرت مقدس هستم .

ژان تو يك خوکی - خفه شو .

نگهبان دوم منم، میشل مقدس

(ژان به او حمله میکند)

نگهبان دوم ماده ساک ! میشل مقدس اینطور بیدارت کرد ، اینطور

حفظت کرد ؟

(لا فونتن وارد میشود)

چه خبر است ؟

لا فونتن

(نگهبانان از ژان دست برمی دارند . ژان برمیخیزد .)

- نگهبان اول  
 لافونتن  
 ژان  
 لافونتن  
 ژان  
 لافونتن  
 ژان  
 لافونتن  
 ژان  
 لافونتن  
 ژان  
 لافونتن  
 لافونتن  
 لافونتن  
 اسقف  
 اسقف  
 اسقف
- ایست. هیچ کس حق ورود ندارد. ممنوع است.  
 من مسئول این استنطاق هستم. چرا گریه میکنی ژان؟  
 من گریه نمیکنم؛ ولم کنید.  
 از شنیده تاحال چطور گذرانیدی؟  
 پدر! خودتان میتوانید ببینید که وضعم چطور بوده.  
 به بهترین وجهی که میتوانستم. اسقف برایم یک تکه  
 گوشت ماهی فزستاداما هدیه‌اش بیمارم کرد.  
 آه، از شنیدنش متأسفم.  
 (به نگهبانان اشاره میکند که کنار بایستند)  
 بهمن گوش کن. تو باید نصیحت مرا قبول کنی. اینقدر سر  
 سخت نباش خیلی از ما دادیاران خیرتر را میخواهیم.  
 می فهمی؟  
 نه.  
 حاضر شو ژان! چیزی به شروع استنطاق نمانده.  
 باز دوباره؟  
 تو هیچ کس را برای طولانی شدن این محاکمه نباید  
 ملامت کنی بجز خودت. این هم اسقف تو.  
 (اسقف، ماسیو و منشی وارد میشوند)  
 (آهسته به روحانیون تازه وارد) - اوضاع اینجا غیر  
 قابل تحمل است، این نگهبانان انگلیسی...  
 هیس س. این بچه به هم نشینی با سربازها عادت دارد.  
 من مطمئنم که میتواند از پس آنها برآید. آقای مامیو!  
 (به اشاره ماسیو نگهبانان و منشی زندان را ترك میکنند)  
 بسیار خوب. تو گفته‌یی که ما اسقف تو چنانچه ترا

محاكمه كنيم خود را در كام خطري بزرگ انداخته ايم .  
مقصودت چه بود ؟ چه خطري ميتواند براي ما ، اسقف  
تو ، و ديگران وجود داشته باشد ؟  
شما به زودي خواهيد فهميد .

ژان

نداهاي تو در اين باره چيزي گفته اند ؟

اسقف

اين مسئله به دادگاه شما مربوط نيست . اما كاملاً امكان  
دارد كساني كه مي خواهند مرا از روي زمين بردارند قبل  
از من آنرا ترك كنند .

ژان

آيا نداهايت وعده فرصت بهتري به توداده اند ؟

اسقف

من قبلاً اين سؤال را پاسخ داده ام .

ژان

اين فرصت كي خواهد بود ؟

اسقف

من روز وساعتش را نمي دانم .

ژان

درچه سالي ؟

اسقف

اين را حالانمي گويم .

ژان

قبل از روز يوحناي مقدس ؟

اسقف

چيز ديگري از من بپرسيد .

ژان

(ماسيودر گوش اسقف زمزمه ميكند)

توبه گري نگهبان چه گفتي ؟

اسقف

گفتم كه اتفاقي براي همه شان مي افتد ، قبل از « عيد همه »

ژان

قديسين \* » .

آقاي لافونتن ا

اسقف

(به اشاره ماسيو ، منشي بازمي گردد) .

\* جشني كه در اول نوامبر به ياد همه قديسين برپا ميشود .

- لا فونتن (نزدیک به ژان می ایستد). آیا ندهایت به توقول داده اند که از زندان نجات می یابی؟
- ژان (باشعفی ناگهانی) - ندهایم به من وعده کمک داده اند. اما نمیدانم که این به آن معنی است که حالا از زندان رها می شوم یا در روز اعدامم وقتیکه بلوایی بزرگ رهایی مرا ممکن خواهد ساخت.
- لا فونتن من از این حرف نتیجه می گیرم که تومی دانی دیگران هم ادعا کرده اند که این ندارامی شنوند. (ژان خاموش است)
- لا فونتن تو شخصی به نام کاترین لاروشل را ملاقات کرده ای، اینطور نیست؟  
کرده ای، اینطور نیست؟
- ژان چرا. او بمن گفت که بانویی سپیدروی با روایی طلایی براو ظاهر شده. او گفت که آن بانو به او دستور داده که از شاه جارچی و شیپورچی بخواهد. آنها باید شهر به شهر می رفتند و اعلام میکردند که هر کس طلا و نقره یا گنجی پنهان دارد باید بلافاصله به آنها تسلیم کنند. او گفت که می تواند بگوید چه کسی چه چیزی را در کجا پنهان کرده و می گفت که آن پول را پیاده نظام من خواهد داد.

لا فونتن

ژان

توجه جواب دادی؟

به او گفتم که به خانه نزد شوهرش برگردد، به کارخانه‌اش برسد و بچه‌هایش را غذا بدهد. اما برای اطمینان کامل در این مورد با کاترین مقدس و مارگرت مقدس صحبت کردم و آنها گفتند که حرف‌های کاترین لاروشل مهملاتی بیش نیست. من در گزارشی به پادشاه این مطلب را شرح دادم.

لا فونتن

ژان

دربارهٔ مطلب دیگری با او بحث نکردی؟  
آه چرا او میخواست پیش انگلیسی‌ها برود و ترتیبی برای صلح بدهد. من به او گفتم فکر میکنم که آنها جزبه زور نیزه با ما صلح نکنند.

اسقف

ژان

صحیح.

بعد از او پرسیدم که آیا بانویش هرشب به دیدار او می‌آید یا نه؟ چه در این صورت من می‌توانستم یک شب بیدار بمانم. و ماندم. تا نیمه شب بیدار بودم و چیزی ندیدم. بعد خوابم برد. صبح از او پرسیدم که آیا بانویش آمده بود؟ و او گفت: بله، وقتی تو خواب بودی، اما من قادر نبودم که ترا بیدار کنم. پرسیدم که آن بانو فردا شب هم می‌آید و او گفت: آری. من تمام روز را خوابیدم تا بتوانم تمامی شب را بیدار بمانم و بیدار ماندم و هیچ چیز ندیدم. من بارها پرسیدم که آیا آن

بانو به زودی می‌آید و کاترین هر بار جواب میداد  
که: بله، به زودی.

لا فونتن ژان  
پس تو فکر میکنی که مشمول مرحمتی خاص هستی؟  
اگر نیستم خداوند مرا مشمول خواهد کرد و اگر هستم  
همچنان شایستهٔ مرحمت خود نگاه خواهد داشت.

لا فونتن ژان  
من شوربخت‌ترین آفریدگان روی زمین بودم  
اگر که می‌دانستم در ظل مرحمت الهی نیستم.  
اما وقتی که از برج پائین پریدی می‌خواستی  
که خود را بکشی. مگر نه؟  
نه. می‌خواستم فرار کنم.

لا فونتن ژان  
(با تأکید) پس اعتقاد داری که هرگز نمی‌توانی  
دوباره گناهی کبیره مرتکب شوی؟  
من کاملاً به رستگاری خود ایمان دارم.

اسقف ژان  
اگر به رستگاری خود ایمان داری پس چرا  
می‌خواستی اعتراف کنی؟

ژان  
اسقف! جسم انسان هرگز نمی‌تواند وجدانش  
را آنچنانکه باید پاک نگاه دارد.

لا فونتن  
(که دیگر لحنی مهربان ندارد، تقریباً خشمگین)  
میخواهی بگویی که اسیر کردن یک مرد با حيله  
و نیرنگ و کشتن او گناه کبیره نیست.

ژان  
من هرگز چنین کاری نکرده‌ام.



لافونتن نکرده‌یی؟ پس در مورد مردی به نام فرانک آراس

که به دستور تو در لاگنی کشته شد چه می‌گویی؟

ژان او سزاوار مرگ بود. به اعتراف خودش مردی

ذل، دزد و خائن بود. من می‌خواستم او را با

یکی از مردان خوبمان آقای دلور مبادله کنم

اما این مرد همان روزها در انتظار ما مرد و کار

احتمقانه‌یی بود اگر می‌گذاشتیم آدم خبیثی مثل

فرانک، آزاد شود.

لافونتن آیا توبه مردی که فرانک را دستگیر کرد پولی

دادی؟

ژان من در فرانسه نه گنجی داشتم و نه سکه‌می‌زدم.

چطور می‌توانستم پول زیادی به کسی بدهم؟

اسقف ژان! مادر کیفرخواست ترا به موارد زیر متهم

می‌کنیم:

۱ - تودر مقابل دروازه‌های پاریس در روز عید

جنگیده‌یی.

۲ - توبه قصد خودکشی از برج بورووارپائین

پریده‌یی.

۳ - توباعث مرگ فرانک آراس شده‌یی.

۴ - توجامه مردانه برتن کوده‌یی.

ژان اسقف بووه! بهتر است بدانی که چه می‌کنی.

دادگاه شما دادگاهی ریاکار و حيله گراست . اولاً این مطالب که دربارهٔ پاریس گفتید، روز عید بود یا نبود، گناه بود یا نبود، هیچ يك به این دادگاه مربوط نیست . جای این حرفها در اقرارگاه است . دوم این که من از سر امید از برج پائین پریدم نه از روی ناامیدی .

و جامعهٔ مردانه؟

اسقف

تا وقتی که اینجا هستم باید آنرا بپوشم . اگر شما لباس زنانه‌یی به من بدهید و بگذارید که نزد مادرم برگردم آنرا خواهم پوشید و به خانه خواهم رفت .

ژان

ژان ! کدام را ترجیح می‌دهی : این که از عشاء ربانی چشم بپوشی یا اینکه با جامعهٔ زنان در آن شرکت کنی ؟

ماسیو

مرا مثل همهٔ دختران شهری به لباس زنان در آورید، من حتی لبادهٔ بلند می‌پوشم و کلاه‌ی بزرگ به سرمی‌گذارم، اگر این تنها راه شرکت در عشاء ربانی باشد. وقتی هم که مراسم تمام شد آن لباس را پاره می‌کنم . اما از صمیم قلب التماس می‌کنم که بگذارید همین‌طور که هستم باشم .

ژان

به من گفته‌اند که تنها دلیل تو برای نكندن این

اسقف

لباس این است که از نقشه‌یی برای نجات خود آگاهی.

من دیگر به سئوالی جواب نمی‌دهم. شما جوابهای

مرا در صورت جلسه خواهید یافت.

(خود را به روی تخت می‌اندازد)

بسیار خوب؛ جلسه را ختم می‌کنیم صورت جلسه

را برای بررسی بیشتر به دادگاه تقدیم کنید.

ژان

اسقف

## بازار هفته در روان

بساط دو فروشنده . زن دهقان و پسرش پنیر، کره و تخم مرغ میفروشند  
 وزن ماهی فروش، ماهی. يك افلیج جنگه به نواختن نی انبان مشغول است.  
 مشقریان و در میان آنها دکتر دوفورد و دو دختر که برادر زادگان اویند .  
 يك سرباز انگلیسی که خود را با اجناس گونه گونه بار کرده است  
 به سمت بساط زن دهقان می رود زن را مجبور می کند که بیست تخم مرغ،  
 چهار قالب پنیر و دو قالب کره به او بفروشد . او به زن اجازه می دهد که از  
 کیسه اش پول بردارد .

زن دهقان (می شمرد) - بیست، بیست و دو، بیست چهار...  
 سرباز انگلیسی کافی ست.  
 يك زن ژنده پوش خانم ! دو تا تخم مرغ.  
 (سرباز انگلیسی به طرف زن ماهی فروش میرود  
 و بزرگترین ماهی ها را می خرد ، کیسه اش را  
 بیرون می آورد وزن پول بر میدار)

- سرباز انگلیسی      کافی است.
- (بالبخندی دوستانه می رود)
- زن ماهی فروش      رهمارت بشه . (به دکتر دوفور) دکتر امروز ماهی های خوبی دارم .
- دکتر دوفور      (یکی را انتخاب می کند) - این یکی با این چشم های درخشان وز نده . حتماً این هم نداها را شنیده . فکر می کنم آنها به او نصیحت کردند که طعمه قلاب را بگیرد.
- برادرزاده اول      (از بساط زن دهقان) - عموجان !
- زن دهقان      مردم نباید با مذهب شوخی کنند. اویک جادوگر است، والسلام .
- زن ماهی فروش      اگر برضد انگلیسی هاست حیف است که جادوگر باشد .
- زن دهقان      نداهای او شیطانی است .
- زن ماهی فروش      به نداهای او همان چیزی را می گویند که همه ما میگوییم. یعنی این که انگلیسی ها باید از فرانسه خارج شوند.
- پسر      اویک قدیس است.
- زن دهقان      تو دیگر خفه شو.
- دکتر دوفور      (به ماهی خود خطاب میکنند) - تو شاید که یک قدیس بوده بی یا یک جادوگر اما حالا صید

شده‌ای و کباب خواهی شد.

راست می‌گید دکتر جادوگر یا غیر جادوگر. او را مجازات می‌کنند چون انگلیسی‌ها می‌خواهند بقیدی فرانسه را هم نوش جان کنند.

عمو جان بی‌تأیید برویم. شما خودتان رابه در دسر می‌اندازید .

( آنها را ترك می‌کنند و با نگرانی به اطراف می‌نگرد )

( باحرکتی نفی آمیز به برادرزاده‌اش ) - آه خانم

شما بر علیه دوشیزه هستید. چون او يك جادوگر است . اگر جادوگر نبود خانم بریلارد طرفدار او بود چون که او يك زن فرانسوی خوب است. من حالا می‌خواهم يك پوند از كره کاتولیکی اصیل شما بخرم و چند لحظه پیش هم مرا دیدید که يك ماهی فرانسوی خیلی اصیل از خانم بریلارد خریدم. این اضداد، خانم‌های عزیز! در ماهی تابه من با هم متحد می‌شوند تا يك غذای دهن پر آب کن بسازند.

شما هیچ وقت عوض نمی‌شوید، دکتر دوفور!

چرا باید عوض شوم خانم بریلارد!

شاید دوشیزه می‌توانست به شما بگوید که چرا .

می‌گویند او دادگاه را سخت کلافه کرده.

( چهار کشیش . بوپر، دستپوه، مانشن ولوفور،

زن ماهی فروش

برادرزاده اول

دکتر دوفور

زن ماهی فروش

دکتر دوفور

زن ماهی فروش

پسر

صحبت کنان از بازار می گذرند).

- |        |  |
|--------|--|
| مانشن  | خوب بعد چه خواهد شد؟   |
| یو پر  | همه چیز تمام شد.   |
| مانشن  | مقصودتان چیست؟   |
| یو پر  | فتوای دانشگاه پاریس رسیده.   |
| دستیوه | روغن برای آتش، آتش برای متهمه.   |
| یو پر  | الحاد ورفض در بالاترین حد.   |
| لوفهور | البته مردم خواهند گفت که پاریس تحت اشغال انگلیسی هاست، درست به همان اندازه که روان.  |
| مانشن  | نه، پاریس پاریس است.   |
| لوفهور | شنیده ام که فتوایی هم از گرسون پیر رسیده، البته به نفع متهمه. نمی توان انکار کرد که این مرد سالهاست که رهبر روشنگری اروپاست . نظریات او تأثیر قطعی در تمامی محاکمات روحانی داشته . |
| یو پر  | این روباه پیر همیشه با توجه به عقاید عامه تصمیم میگیرد. در کنستانس او هاس را به کام آتش انداخت . اما این بار این دختر فرزند مردم است .   |
| مانشن  | واقعاً که فرزند مردم! او به اندازه ده عالم روحانی زیرک است . مثلاً چقدر مواظب است  |

تا نگوید که بداهایش به او گفته اند که لباس مردانه بپوشد. چون میدانند که این حرف کارش را تمام خواهد کرد زیرا مسلم میشود که ندهای او از جانب شیطان آمده .

دو فهور

حتی آن وقت هم نمی توانیم ثابت کنیم که او متحد شیطان است. دوشیزه بی که شیطان را رؤیت کرده باشد، دیگر دوشیزه نیست . من میدانم که بانو بدفورد هم شخصاً با کرگی او را تأیید کرده .  
و من هم میدانم که شوهرش دوک بدفورد ما هم به او تاسی جسته .

دستیوه

البته از تصدق سرسوراخی که در کف اتان برای منظور خاصی تعبیه شده .

(می خندند و به رفتن ادامه می دهند)

(دکتر دو ففور چیزی در گوش افلیج جنک زمزمه کرده است و اوسرش را به علامت نفی تکان می دهد و آواز مشهوری در هجو کوشون اسقف بزرده میخواند .

مانشن سکه بی دردست او می گذارد اما دستیوه به او می فهماند که این شعر چیز دوستانه بی نیست . )

(به افلیج جنک) ردل بی شرف!

دستیوه



(کشیش‌ها باناراحتی آنجا را ترك میکنند.)

(در خواندن آواز شرکت میکنند):

میگن که کوشون اسقف بووه

حالا دیگه یه انگلیسیه

هم به خاطرپاری احساسات

هم به خاطرپنج هزارلیره.

زن ماهی گیر

## نهم مه ۱۴۳۱ - در اسلحه خانه دژ سلطنتی

### ژان به شکنجه تهدید می شود

اسلحه خانه برج بزرگی است در دژ سلطنتی. اسقف بووه و همه دایاران، برادر داول، منشی، دژخیم، ژان و نکهبانان.

اسقف	ستایش باد خدا را.
همه	برای همیشه و همیشه. آمین.
برادر داول	عالی جناب! ایشان آقای دوژاردن جلاد هستند.
	(جلاد زانو می زند و حاشیه ردای اسقف را می بوسد.
	اسقف او را تبرک میکند.)

اسقف	آقای ژان شاتیون استاد دانشکده الهیات پاریس.
شاتیون	ژان! در کمال خشوع و تواضع و بی هیچ اندیشه انتقام جوئی یا مکافات و تنها به خاطر رستگاری و

تعلیم تو، ما آخرین کوشش خود را برای نجات  
جسم و روح تو به عمل می آوریم.

شما فقط زودتر سروته نطقتان را هم بیاورید تا من  
به سئوالاتان جواب بدهم.

ژان

این تمام حرفهایی است که داری؟

شاتیون

اینقدر خاشیه نزوید. ادعاینامه را بخوانید.

ژان

ما با دقت و تأمل بسیار، همه حرکات و رفتار ترا  
آنطور که در این پرونده آمده مطالعه کردیم و  
آنها را تجاوز کارانه و غیر قانونی یافتیم.

شایتون

من از کجا بدانم که در این پرونده چه آشی برای  
من پخته اند.

ژان

یعنی تو ما را به عنوان قضات دنیوی خود که از  
طرف کلیسا انتخاب شده اند، نمی شناسی؟

شاتیون

کاملاً همین طور است.

ژان

ژان! اگر اینطور که می گویی کلیسای جامع و  
مقدس را بر سمیت نمیشناسی، دادگاه ناچار است  
که ترا به آتش بسپارد.

شاتیون

حنی بر آتش هم چیز دیگری نمی توانم بگویم.

ژان

ژان! ما به تو نشان داده ایم که برانگیختن  
کنجکاری در مورد مسایلی که برتر از دراک  
انسانی است برای فرد تا چه حد خطرناک بلکه

شاتیون

مرگبار است. ایمان آوردن به چیزهای تازه و ابداع مطالبی نو و ناشنیده به اهریمنان اجازه میدهد که راهی برای دخول پنهانی به قلمرو کنجکاوی ما بیابند. تمامی دانشمندان دانشکده الهیات پاریس تشخیص داده‌اند که اظهارات تو در مورد ندهاها و مکاشفات دروغ محض است. تو از سرغرور و بین توجه به نصایح و اختارات ما خود را شایسته این دانستی که به مقام مکاشفه مستقیم از جانب خداوند بررسی تو فراموش کرده‌ی که خداوند افراد مغرور را با صور و تظاهرات شیطانی می‌آزماید و از این روی خود وجود این ندهاها را اختراع کرده‌ی. بنابراین ترا نصیحت میکنیم که دست از این اباطیل برداری و دروغ‌های خود را پس بگیری. اگر امروز در برابر کلیسا تسلیم نشوی، روح در آتش جاودانی و جسمت در شعله‌های فانی خواهد سوخت.

ژان فکر می‌کنید با این صحبت‌ها می‌توانید مرا

بترسانید و به سوی خود جلب کنید؟

اسقف آقای لافونتن!

ژان، عزیزترین خواهرانم! از تو تقاضا میکنم لافونتن

که نگذاری کار بدتر از این شود. اگر واقعاً نداها را شنیده‌ی نظریه‌ دانشگاه پاریس را، که این نداها را مهسل و واهی می‌داند قبول کن. اگر یکی از سربازانت می‌گفت که من از سرداران پادشاهم اطاعت نمی‌کنم، چه می‌کردی؟ پس در مورد خودت چه فکر میکنی که از نمایندگان کلیسایت اطاعت نمی‌کنی؟ مقاومت را رها کن خواهز عزیز و گرنه از عذابی جاودانی رنج خواهی برد. از این گذشته من از زندگی تو بسیار بیمناکم. التماس میکنم که تسلیم شوی تا شاید ما بتوانیم جسم و روح را نجات دهیم.

ژان

لافونتن

من به خداوند تسلیم شده‌ام، این کافی نیست؟  
ژان! تو باید بدانی، که ما بین اولیاء کلیسا و مبارزین کلیسا تفاوت می‌نهم. اولیاء کلیسا عبارتند از خداوند، قدیسین او و تمامی ارواح رستگار و مبارزین کلیسا کار دینال‌ها، اسقف‌ها، کشیشان و همه‌ی کاتولیک‌ها تشکیل میدهند. این کلیسا که بر روی کره‌ خاک گرد آمده است و از سوی روح‌القلمس رهبری می‌شود بدون خطا و خدشه ناپذیر است. آیا به آن تسلیم میشوی؟

ژان

من دیگر به هیچ سئوالی پاسخ نمی‌دهم.

محاكمه ژان دارك	
ژان ا برای آخرین بار می‌پرسم: آیا به کلیسا تسلیم میشوی؟	اسقف
کلیسا چیست؟ نه، من به شما قاضیان تسلیم نمی‌شوم.	ژان
آیا به پاپ تسلیم می‌شوی؟	اسقف
مرا پیش او ببرید بخودش خواهم گفت.	ژان
آیا به شورای بال تسلیم می‌شوی؟	اسقف
شورای بال دیگر چیست؟	ژان
شورایی است از نمایندگان تمامی کلیساها. عبارت دیگر این شورا شامل نمایندگان انگلیس و نیز نمایندگان کشورتست.	لوفهور
فکر میکنم که ترجیح میدهم بآنها تسلیم شوم.	ژان
بازل؟	شاتیون
او این حق را دارد.	لوفهور
این امر خارج از بحث است.	شاتیون
چه عقیده‌یی!	یوپر
چه کسی بعد از آخرین جلسه بسا او مشورت کرده؟	اسقف
هیچ کس؟	ماسیو
پس چرا از او مشوال میکنید؟	مانشن
آیا این تسلیم او هم بایسد بعنوان حرف آخر	منشی

نوشته شود؟

نه صبر بکن .

اسقف

شما نمی گذارید او چیزی به نفع من ثبت کند.

ژان

ساکت باش . تا وقتی که این طور نسبت به نصایح

اسقف

مایی اعتنایی و حقیقت را انکار میکنی ما ناچاریم

که ترا بشکنجه محکوم کنیم . آقای ماسیو !

آلات شکنجه را به متهمه نشان دهید .

(نگهبانان ژان را به سوی میزی می برند که آلات

شکنجه بر آن چیده شده است .)

التماس میکنم که جواب بدهی، ژان؟

مانشن

خواهش میکنم تسلیم شو!

لوفور

دختر! تو نمی خواهی دست برداری؟

دستیوه

توبه هیچ کس کمک نمیکنی .

لافونتن

ژان ! شکنجه گران حاضرند تا بخاطر رستگاری

شاتیون

روح ترا به جبر با حقیقت روبرو کنند.

(ژان از حال می رود، او را دوباره بجلوی صحنه

می آورند.)

اگر استخوان هایم را یا این ابزار خرد کنید و

ژان

جانم را ذره ذره از جسم ضعیفم بیرون بکشید من

غیر از آنچه گفتم چیزی نمی گویم، و اگر بگویم

بعدها خواهم گفت که شما آن حرف را به زور از

من کشیده‌اند.

(با صدایی آهسته) شروع کنیم...؟

(با صدایی آهسته) - بگذارید معافش کنیم.

(با صدای بلند) - نظر بسرسختی و گستاخی متهمه

در پاسخگوئی، ماقضات از آن بیم داریم که

شکنجه در مورد او سودمند نباشد بنابراین او را

معاف می‌کنیم. متهمه را بازندانش برگردانید.

(ژان را می‌برند)

ماسیو

لافونتین

اسقف



## ۷

یکشنبه . زندان . ژان آوازی می شنود اما کلمات را  
نمی فهمد .

زندان - ژان به روی تخت دراز کشیده . دو نگهبان انگلیسی . در دور  
دست يك ني افيان نوای «کوشون اسف بوده» را می نوازند.

ژان	چرا مردم اینقدر خوشحالند؟
نگهبان	آخر امروز روز تعطیل است، چرا نباید خوشحال باشند؟
ژان	آری .



ژان می‌پندارد که مردم او را فراموش کرده‌اند اما در  
میخانه‌ها و بازارها مردم کم‌کم به شناختن او آغاز کرده‌اند.

میخانه «صید پتر مقدس» یک خانواده دهقانی از حومه شهر، مشغول  
خوردن نهار هستند. یک معاون کشیش جوان و ژنده پوش، دوسپی، سرد  
حوشپوش، میخانه‌دار، نوای نی انبان.

لنگرن                      مردم نجیب و شایسته‌یی در اینجا می‌بینم. کسی  
از میان شما سواد دارد؟

معاون کشیش              چی هست؟

لنگرن                      این یک نسخه از نامه‌یی است که او پیش از شکستن  
محاصره اورلئان به انگلیسی‌ها نوشته. نمی‌دانم  
مایلید بخوانیدش یا نه؟

معاون کشیش              مگر به نظر می‌آید که ردای من از پول انگلیسی‌ها  
تهیه شده؟

(می خوانند.):

«به نام مسیح مریم! تو پادشاه انگلستان و تودوک  
بدفورد که خود را نایب السلطنه کشور فرانسه  
می دانی و شما ویلیام پل کنت سوفولک، ژان  
تالبوت، و توتوماس لرد اسکالز که خود را  
افسران دوک بدفورد فوق الذکر می دانید! دین  
خود را به پادشاه آنها ادا کنید و کلید تمامی  
شهرهای فرانسه را، که به زور ربوده اید، پس  
بدهید.

دوشیزه از سوی خداوند آمده است. او آماده  
است که سه محصن خروج شما از فرانسه و  
پسرداخت غرامت بسا شما صلح کند. و شما  
تیراندازان، سربازان و سایر افرادی که در برابر  
شهر اورلئان موضع گرفته اید! به نام خدا به کشور  
خود بازگردید. اگر چنین نکنید باید به انتظار  
دوشیزه باشید که به زودی به دیدارتان می آید. با  
مصیبتی بزرگ برای شما . . . .

خوب نوشته.

روسی

. . . . پادشاه انگلستان! من سربازان ترا  
در هر کجای خاک فرانسه بیایم بیرون خواهم

معاون کشیش

رانند، چه بخوانند و چه نخوانند، و اگر نرفتند آنان را خواهیم کشت. در هر کجا که شما را بیاییم بر شما خواهیم تاخت و فریادی سر خواهیم داد که نظیر آن دست کم هزار سال است که در فرانسه شنیده نشده است.

در این روز تحریر شد: سه‌شنبه هفتۀ مقدس

«زان»

- اوشکست ناپذیر است.

(وارد میشود و شراب می‌خواهد) - شب به‌خیر،

کمی شراب.

ستایش بر عیسی مسیح.

(سیاه مست در برابر سرباز انگلیسی سبز میشود).

اگر تو از نوکران دوک بدفورد هستی، پس گوش

کن:

دوک بدفورد يك مست است.

(به روسی) - بیایم بلانش!

(آنها میخانه را ترک میکنند)

گیوم!

اوشب تا صبح شراب می‌خورد و به تنها چیزی

که فکر می‌کند این است که مارا با مالیاتهایش

سرباز انگلیسی

معاون کشیش

دهقان

برخوشپوش

زنددهقان

دهقان

بچاپد و مردم را زیر پا له کند.  
(سرباز انگلیسی در حالی که از فراز شانه بیه  
عقب نگاه میکند خارج می شود . شلیک خنده)  
نامه را به من بده.

معاون گشیش

در نمازخانه گورستان سن اوئن، ژان که به سوختن در آتش  
تهدید شده، درحالی که نومیدی و تمایل به تسلیم او را فرا  
گرفته است، تو به نامه را امضا می کند. ۲۴ مه ۱۴۳۱

نمازخانه گورستان سن اوئن - لافونتن - ژان را به درون می آورند .  
نگهبانان و يك افسرانگلیسی . بانك ناقوس ها و همهمه جمعیت وقتی که ژان  
را وارد می کنند شنیده می شود .

لافونتن                      ژان ا تو در نمازخانه گورستان سن اوئن هستی.  
به خود آی خواهر عزیز - بیرون میدان آتش  
آماده است.

ژان                                      (صدایش به سختی شنیده میشود) - میشل مقدس!  
لافونتن                      (به طرف او میرود) - حرف مرا قبول کن ژان!  
برای رستگاری تو چندان دیر نیست.  
(اسقف، گیوم ارارد، ماسیو، بوپروبرادر را تونل

وار میشوند. يك بار ديگر ضدای ناقوس ها و همهمة  
مردم شنیده میشود.)

استاد ارارد! از این که سفر تان را به عقب  
انداختید تشکر میکنم. شما می گوئید که دیروز  
نسبت به او نظر بهتری داشتید؟

اسقف

خداوند ما را یاری خواهد کرد. شرایط بدنی  
او چندان مناسب نیست يك سر می پرسد که مردم چه  
عکس العملی در برابر محاکمة او نشان میدهند،  
همدردی می کنند یا بی تفاوت هستند. کوشش های  
پارتیزان ها برای تماس با او بی فایده بوده. او  
سخت ناامید است چون که نداهايش او را ترك  
گفته اند آیا به او رسانده اند که امروز. . .

ارارد

ساعت پنج صبح با خبر شد.

لافونتن

این هم سه حکم. این یکی مجازات اوست در  
صورتی که توبه کند.

ماسیو

(حکم را به اسقف تقدیم میکند و او آنرا به  
برادر رائل می دهد)

این مجازات اوست در صورت عدم توبه.

(اسقف حکم را می گیرد)

و این هم متن توبه نامه است.

(کاغذ را به ارارد می دهد)

به او فرمان بدهید که توبه نامه را امضاء کند تا این مجازات (به فرمان محکومیت اشاره می کند) در موردش اجرا نشود.

استاد ارارد آقای ماسیو!

اسقف

همه چیز تمام شده خواهر عزیز! پادشاه تو یک مرتد است. از این گذشته او ترا فراموش کرده. مکاشفات توجرتوهم وخطا نبوده است. این را استادان گفته اند. آنهایند که می دانند، تو هیچ نمی دانی، تو می توانی همین حالا جامه سردانهات را در آوری. هیچ سواری به نجات تو نیامده نداهایت ترا فریب داده اند و حتی دیگر به سراغت نمی آیند. من می دانم که آنها ترا ترك کرده اند. آیا امروز آمدند. دیروز آمدند؟

ارارد

نه، دیروز نه.

ژان

و پریروز، فرزندم؟

ارارد

نه.

ژان

می بینی که ترا ترك کرده اند. اما هیزرها آماده است. و من حکم را با خود دارم. اگر توبه نامه را امضاء کنی از زندان نجات خواهی یافت.

ارارد

(گریان) - من هیچ خطایی نکرده ام.

ژان



<p>اگر توبه نکنی در آتش خواهی سوخت.          (با اشاره او در باز شده و صدای ناقوس ها و          مردم شنیده می شود)          آیا ترجیح می دهی که در کنار مادرت و کلیسایت          بمانی؟ چرا که نوشته شده است :          «شاخه تحمل میوه خود را نتواند کرد مگر آن          که بر تالک تکیه کند»          (زان جواب نمی دهد.)</p>	ارارد
<p>زان با توهستم.          (به اشاره ماسیو، در بسته می شود)          اگر اشتباه می کنم ببخشاید اما فکر می کنم شنیدم          که او گفت : پس خواحم کرد.          (همه برگرد زان جمع میشوند)          اومی گوید اگر شورای بال تصمیم بگیرد که او          باید امضاء کند، چنین خواهد کرد.</p>	ارارد
<p>نه خواهر عزیز، تو هم اکنون باید امضاء کنی .          من نمی توانم برخیزم.</p>	بوپر
<p>من کمکت میکنم.</p>	زان
<p>اینجا را امضاء کن.</p>	بوپر
<p>من نمی توانم بنویسم .</p>	شاتیون
<p>من دستت را می گیرم.</p>	زان
	لافونتن

زود باش! امضاء کن.	شاتیون
من باید به این کار فکر کنم.	ژان
جلاد بیرون ایستاده. او مشعل خود را حاضر کرده.	بوپر
امضاء کن، امضاء کن.	لافونتن
من بیمارم.	ژان
شجاع باش، ژان!	لافونتن
باید امضاء کنی.	شاتیون
کجا؟ من نمیتوانم ببینم.	ژان
(لافونتن دست ژان را راهنمایی میکند. ژان امضاء میکند.)	
ترجیح می‌دهم که امضاء کنم تا اینکه بسوزم.	ژان
دخترم! چه روز بزرگی. جسم و روح تو نجات یافت (به برادر راتول) حکم را بمن بدهید.	اسقف
فرزندم! نداهایت ترا گمراه کرده بودند.	بوپر
بله فکر می‌کنم آنها فریم می‌دادند.	ژان
به زندانی جامهٔ زنانه بدهید.	اسقف
(دو راهبه وارد میشوند و تجیری می‌آورند. آنها به ژان که می‌لرزد لباس زنانه می‌پوشانند.)	
برادر راتول، به سرورم پیام بفرستید که او توبه کرده است.	اسقف

(حکم را باشتاب می خوانند.):  
 تو، ژان که مورد نصایح مکرر و صبورانه مقرر  
 گرفته‌ی اکنون به کلام و زبان خودت توبه  
 کرده‌ی و این توبه را آشکار اعلام داشته‌ی .  
 بنابر این تو از امروز دوباره مورد تأیید کلیسا  
 هستی. اما از آنجا که گناهان کبیره‌ی نسبت به  
 کلیسا مرتکب شده‌ی، ما ترا محکوم می کنیم  
 که تا پایان عمر در زندان بمانی . نانت اندوه و  
 شرابت اشك خواهد بود. اگر چه در پناه هم‌مردی  
 و اندوه ما جای خواهی داشت. این آخرین تصمیم  
 دادگاه است.

(ناظر انگلیسی و ملازمش وارد شده‌اند)

ناظر انگلیسی	لعنتی ! این جادوگر باید همین حالا بسوزد .
ملازم	اینجا چه خبر است ؟
اسقف	او توبه کرده .
ملازم	این يك خیانت بزرگ است .
اسقف	به من اهانت می شود . من ادعای شرف می کنم .
ملازم	شما می گذارید که دخترك برود !
اسقف	دروغ است .
ملازم	دخترك همین حالا باید اعلام شود .
اسقف	این تصمیم با من است .

ناظر انگلیسی	نه .
ماسیو	(با ملازمش خارج میشود)
اسقف	او را به کجا باید برد؟ بهمان جایی که بود.
ماسیو	(خارج میشود) او را به زندان برگردانید .
ژان	(خارج میشود) اما شما گفتید که آزاد خواهم شد .
نگهبان	حرف نزن؛ فقط راه بیافت دختر کوچولو، تو با این لباس قشنگ چه خوشگل شده‌یی.

در گورستان سن اولن ، جمعیت منتظر از توبه‌ی ژان

باخبر می‌شوند

. بازار روان . جمعیت منتظر است سر بازان انگلیسی.

امروز می‌سوزانندش یا نه؟	افلیج جنک
(یک سر باز انگلیسی شانه بالا می‌اندازد)	
چقدر طولش می‌دهند . آنها انتظار دارند که ما	سر باز دوم
شام را اینجا بخوریم؟	
خدا لعنتشان کند.	سر باز اول
شما نمی‌توانید به زانو در بیاریدش . می‌توانید ؟	خواهر زن
او تسلیم نمیشود .	
چرا ناقوس‌ها ساکت شدند؟	دختر کوچک
نمی‌دانم .	زن دهقان
میخانه « شیر سرخ » گران‌تر تمام می‌شود .	سر باز اول
اما در (صید پتر مقدس) غذا را بسایرد درست	

می کنند .	
آنها در غذا سیر می ریزند چون ما را نمی خواهند .	سرباز دوم
(سرباز انگلیسی سوم به آنها می پیوندد دو چیز می گوید. آنها می خندند.)	
این سربازها به چی می خندند.	خواهر زن
(سربازها خنده کنان به راه می افتند)	
هنری ا چه خبر شده؟	روسپی
همه تان می توانید به خانه بروید . دوشیزه تان توبه کرده .	سرباز اول
نه این که واقعاً دوشیزه هم هست !	سرباز دوم
يك كلك تازه .	لغرن
همه چیز تمام شد. ناقوس ها خاموشند.	روسپی
یعنی بعد از این همه ماجرا نمی سوزانندش .	خواهر زن
او چگونه می تواند از حقیقت توبه کند. چگونه می تواند ما را بفروشد؟	پسر
او حق داشت توبه کند.	افلیچ
برای نجات پوستش	میخانه دار
همه چیز تمام شد ؟	زن دهقان
او توبه کرده بیا بریم.	دهقان

زن دہقان      اوڑن !  
 تاجر شراب      ہا . . . ہا . . . ہا نہ این کہ واقعاً دوشیزہ  
 است !

(پسراورا ہل میدہد)

زن ماہی فروش      چہ بلایی سردخترک آورده اند؟

در میخانه «صید پتر مقدس» عقاید متفاوت است.

میخانه «صید پتر مقدس» میخانه‌دار، زن ماهی‌گیر، مسرد خوشپوش و روسپی .

مرد خوشپوش

من طرفدار انگلیسی‌ها نیستم، فقط گفتم صلاح نیست که گردو را با پتک بشکنیم. شما شاید به این گردو احتیاج پیدا کنید. پینه‌دوزها و سیرایی فروش‌ها غرق در شور وطن پرستی هستند؟ خیلی خوب است. نگهبانان انگلیسی را تپامی زنند؟ عالی‌ست. اما این کارها به کجا می‌کشد؟ از همه چیز گذشته تفاوت زیادی بین سربازخانه و در هتل من نیست. انگلیسی‌ها بی‌تربیت هستند، فرهنگ درست و حسابی ندارند و با مردم به طرزی نابخشودنی رفتار کرده‌اند، من کاملاً با شما موافقم. اما در این لحظه آنها مسئول حفظ نظم



و قانون هستند .

(به زن ماهی فروش) - می گوید نظم و قانون  
من هم دوست دارم . او هفته‌هاست که مزد مرا  
نداده .

روسپی

(او را آرام می کند) - کوتاه بیابلا نش!  
ما باید خون سرد باشیم . چیزی که من می گویم  
این است که هر چیزی بجای خود . من هیچ  
وقت از قصابم نمی خواهم که بسرایم شام  
درست کند .

زن ماهی فروش

مرد خوش پوش

مزد مرابده .

روسپی

(وارد می شود) - آقای فرانسوا ! مژده ! بندر  
شلوغ شده . کارگران بارانداز حاضر نیستند که  
دو قلعه کوبرا از کشتی «گلوریوس» پیاده کنند .  
دو ک بدفورد نگهبان‌ها را به بندر فرستاده اما  
کارگرها مقاومت می کنند .

لنگر

شاید بهتر باشد میخانه را تعطیل کنم . آنها چند  
وقت پیش هم يك بار اینجا را خراب کردند .

میخانه‌دار

(می خندد) - حالا اسقف چه میکند؟  
چطور می توانید بخندید خانم؟ من که بیشتر از  
این نمی توانم تحمل کنم . این شهر باید حسابی  
پاك شود . ریشخندها، پچ‌پچ‌ها، نگاه‌های کثیف

زن ماهی فروش

مرد خوش پوش

بزودی این شهر برای مردی که پیرهن نمیزی پوشیده باشد جای امنی نخواهد بود.

بخصوص وقتی که رختشو مزدش را نگرفته.

این هم چیزی که می‌خواهید. شورش!

یعنی نمی‌خوای پول مرا بدی؟

این‌ها هم تا جایی که می‌توانند مرا می‌چاپند.

پس بگوا!

تو چندان تحفه‌یی هم نیستی. فکر می‌کنی با تو

خوایدن و شب و روز به زحرفات گوش کردن

سعادتیه؟ پولت را بده و بزنی به چاک. يك دختر

دهاتی! این اسم از من چی می‌سازه؟ فکر می‌کنم

يك جنده بندری. اگر می‌خواهی کیف کنی پول

بده. اخ کن، اخ کن.

اگر نداشته باشم چی؟

کلاهت را پاره کن و پرهاش را بفروش، مرد که

مزلف.

بگذار برایت روشن کنم...

روشن نکن، اخ کن.

دیگر طاقت ندارم. فقط يك کار با شما آشغال‌ها

و آن دوشیزه‌تان می‌شود کرد؛ ریشه‌تان را بکنند

تا ته بسوزانند، در خون غرق‌تان کنند، دار بزندان

زن روسپی

مرد خوشپوش

روسپی

مرد خوشپوش

میخانه‌دار

روسپی

مرد خوشپوش

روسپی

مرد خوشپوش

روسپی

مرد خوشپوش

زیر پا له کنند و شرتان را از روی زمین بکنند .

(روسپی به او سیلی میزند، مرد خارج میشود)

نباید این کار را می کردی. او در تمام میخانه‌ها رسوایت می کند.

تمام این چیزها جانم را به لب رسانده.

شما تنها نیستید ماداموازل، شما تنها نیستید .

زن ماهی فروش

روسپی

میخانه‌دار

شورش در روان - اسقف بووه اخبار پریشان کننده‌یی  
دریافت میکند.

در خانه اسقف . اسقف بر سرشام . ماسیو .

اسقف این انگلیسی‌های کله‌خر نمی‌فهمند که چه خدمتی  
بهشان کرده‌ام آنها شاید همه چیز را جمع به‌حمله  
فرانسه بدانند اما از درك روحیه‌ی فرانسیسی  
عاجزند.

ماسیو از تصدق سرخبرگی شما آنها يك دشمن کمتر  
دارند و کلیسا هم يك شهید از دست داده.

برادر راتول (در حال ورود) - عالی جناب: در شهر شورش شده.  
مردم در بندر جمع شده‌اند و با ملوانان انگلیسی  
می‌جنگند. به خیلی از مراکز نگهبانی حمله  
شده و انگلیسی‌ها خواهان دلجوئی و جلب  
رضایت هستند .

اسقف من حوصله او باش خیابانی را ندارم. انگلیسی‌ها

می‌توانند نگهبانان خود را تقویت کنند .

برادر رائلول

عالی جناب ! آنها تقصیر را به گردن ما و شیوة  
برگزاری محاکمه انداخته‌اند . شنیدم که دوک

بدخورد از شدت خشم بیمار شده .

اسقف

دوک بدفورد هر پزشکی را که بخواهد دارد . از  
این گذشته او همیشه از ناراحتی کید می‌نالد .  
این زندگی بی‌ست که خودش برای خود درست  
کرده چیز دیگری داری ؟

برادر رائلول

انگلیسی‌ها گزارش داده‌اند که او امروز صبح  
لباس مردانه پوشیده .

ماسیو

حتماً از شورش شهر بظرفداری خودش باخبر شده .

اسقف

(مبهوت، دستمال پیش‌سینه‌اش را روی میز می‌گذارد)

آب . ( برادر رائلول لگنی برای شستن دست

پیش میبرد .)

زندان «برج کتزارها». ژان ندای مردم را شنیده است  
و مبارزه را از سر می‌گیرد.

زندان - ژان، دوباره در جامهٔ مردان، اسقف بووه و لافوتن وارد  
می‌شوند.

اسقف	تو دوباره لباس مردانه پوشیده‌یی؟
لافوتن	چرا این بدبختی را به سر ما آوردی؟ خواهر عزیز، دیگر برای نجات تو خیلی دیر است. تو عهد خود را شکستی و به حرف اول برگشتی. تو برای همیشه از دست رفتی.
ژان	من چه عهدی باشما بستم؟
اسقف	آیا دوباره نداها را شنیدی؟
ژان	بله.
اسقف	و آنها به تو گفتند...

... که من ایمان خود را فروخته‌ام.

ژان

اما تو آشکارا توبه کرده‌ی.

اسقف

بله چون نمی‌دانستم که توبه آشکار یعنی چه.

ژان

من فقط از ترس آتش توبه کردم . در جنگ هیچ وقت از آتش نمی‌ترسیدم چون تنها نبودم و مردانم در کنارم بودند. اما بعد به مردم شك کردم . فکر کردم که آنها اهمیتی نمی‌دهند که من بمیرم یا نه . و مثل همیشه به می نوشی در میخانه‌ها ادامه می‌دهند . اما آنها در این مدت همه چیز را می‌دانستند و کارهای من بی‌هوده نبوده .

چه اهمیتی دارد که حلبی‌سازها و زنان ماهی‌فروش چه می‌دانند؟

اسقف

اسقف! روزی می‌رسد که شراب فروش‌های «تورین» و ملاحان نرم‌اندی با هم متحد می‌شوند و آن وقت دیگر جای شما حضرات در اینجا نخواهد بود .

ژان

بعبارت دیگر تو سرسختی نمی‌کنی و بخاطر برگشت خود مجرمی .

اسقف

بله، هستم .

ژان

اسقف . . . زان! تو به گناهان و معاصی خودت رجعت

کرده‌یی، مثل سگی که به‌قی کرده خود بر گردد.

کلیسا بیشتر از این نمی‌تواند از تو دفاع کند.

وداع، وداع.

(با لافوتن خارج میشود)



سی‌ام‌ماه مه - ژان را به دژ خیم می‌سپارند.

زندانیان ژان - در انتهای صحنه دژ خیم ایستاده است . يك راهبه .  
يك افسر انگلیسی ، سربازان انگلیسی . دو نگهبان . ماسیو وارد  
می‌شود .

ژان ! اسقف بوود مرا فرستاده تا ترا برای مرگ آماده کنم .	ماسیو
بله .	ژان
از مرگ می‌ترسی .	ماسیو
بله ، خیالی می‌ترسم .	ژان
پس توبه می‌کنی ؟	ماسیو
نه .	ژان
ژان ! آیا در برابر مرگ هم تسلیم می‌کنی ؟	ماسیو
نداهایی که شنیده‌یی حقیقت داشته‌اند ؟	
بله .	ژان

ماسیو اما ژان، مگر آنها به توقول نداده‌اند که برای همیشه از زندان آزاد خواهی شد.

ژان مگر امروز برای همیشه از زندان آزاد نخواهم شد؟

ماسیو ژان! مگر آنها رهایی نزدیکت را پیش بینی نکرده بودند؟

ژان آری امروز از هراس از مرگ و از این که در بیم از قدرت مندان به سربرم رها نخواهم شد؟

(ورود بی سروصدای اسقف بووه، تمامی قاضیان و دادیاران)

اسقف ژان! ما پایان کار رسیده‌ایم. حرف دیگری برای گفتن داری؟

ژان آری. اگر آتش همین حالا هم روشن بود و میزها می‌سوختند و جلاد آتش را تندتر می‌کرد من چیز دیگری جز آنچه همیشه گفته‌ام، نمی‌گفتم.

اسقف او را بسمت سکوه‌دایت کنید.

(دژخیم جلو میرود)

ماسیو این کار برخلاف سنت است قربان. شما

باید دلیل خود را برای صدور این حکم  
اعلام کنید .

بیریش، بیرش.

اسقف

(دژخیم ژان را می برد)

در بازار روان، در حضور جمعیت دوشیزه در آتش  
می سوزد .

بازار روان - جمعیت انبوه - سربازان انگلیسی .

خواهر زن	در میان مردها چه کوچک است .
زن دهقان	بچه را بلند کن .
پسر	(به معاون کشیش) فکرمی کنی می ترسد؟
معاون کشیش	ما می ترسیم نه او .
کودک	حالا که هوا روشن است، پس چرا آن مرد مشعل برداشته .
راهبه پیر	دختر کوچولو ! او جلاد است می خواهد آتش را برای جادوگر روشن کند .
زن ماهی فروش	دوگ بدفورد را نگاه کنید، می خندد و کیف میکند . دوازده هزار پوندی که برای دوشیزه داده بود برگشته .

پسر	کاردینال‌ها و دوک‌ها سروته يك کرباسند، اربابهای انگلیسی و فرانسوی سروته يك کرباسند .
زن دهقان	زبان‌ت را نگهدار .
سرباز	کی بود؟
زن ماهی‌فروش	(زنبیلش را می‌اندازد تا فرار دهقان جوان را را پنهان کند) - آخ ماهی‌هام، ماهی‌هام .
تاجر شراب	یکی از پشت هلم داد .
معاون کشیش	درست است، من خودم دیدم .
روسی	هنری به خانه‌ات برگرد .
صدای اسقف	ما اسقف بووه در اینجا ترا مرتدو گناهکار اعلام میداریم و با همین اعلام ترا تکفیر میکنیم . اما در عین حال دعا می‌کنیم که حکم الهی پس از مرگ تو و نابودی زودتر من کالبدت، در باره‌ات سبك باشد .
سرباز اول	چقدر طولش می‌دهند !
	(ناقوس‌های کلیسا می‌نوازند)
سرباز دوم	فشار ندهید . هیزم‌ها آنقدر بلند هست که همه کس ببیندش .
زن ماهی‌فروش	خوگها ! تل هیزم را بلندتر کرده‌اند تا او بیشتر رنج ببرد .
سرباز دوم	چرا اجاز می‌دهند مردم اینقدر نزدیک شوند؟

نگران ناش . تو که نیزه‌داری . بگذار مزهٔ دود را بجشند.	سرباز اول
حالا ا (راهبه‌ها سرود سلام مریم را می‌خوانند)	روسپی
تمام شد به خانه‌تان بروید . شما مردم به‌چی خیره شده‌اید . او هیچ کاری جز سوختن نمی‌تواند بکند (به‌زنش) - گریه نکن . او دیگر هیچ چیز را احساس نمیکند .	دهقان
هنوز فریاد می‌کند .	روسپی
تا وقتی نفسش درمیاد باید داد بزنند . دیگر فریاد نمی‌کند .	سرباز دوم خو اهرزن

پنج سال بعد، آزادی و وحدت کامل فرانسه با قیام مردم  
در پاریس به دست می آید. پیشا پیش جنبش مردم شیخ افسانه‌یی  
ژان دارک کوچک گام بر می دارد.

دهکده‌یی در تورین. ژاک لگرن مشغول چکش کاری یک چلیک شراب  
است. پدر بزرگ برویل، پیرمردی از دهکده مجاور در حالیکه دست کودکی  
را گرفته نزدیک می‌شود.

پدر بزرگ برویل خوب ژاک از وقتی فرانسوا را در «صید پطر مقدس»  
دیدنی خیلی میگذرد. نزدیک پنج سال.

لگرن جریانات پشت سرهم پیش آمدند پدر بزرگ.

برویل مردی که به قصد رواندرفت و از پاریس سردر آورد.

هان! فکر میکنم انگلیسی‌ها آنجا هم هستند.

لگرن دیگر نه، پدر بزرگ، دیگر نه.

برویل یعنی دیگر نیستند.

لگرن پیشورها، روستایی‌ها، بزازها و دباغ‌ها و زنان

- سبزی فروش بیرونشان کردند.  
 بروییل وفکر می کنم مردانی مثل ژاک لگرن . بنظرم آنها هنوز در کوه پی بن باشند.
- لگرن نه در آنجا هستند و نه در رایم وشالسون. البته هنوز در کاله و بردو هستند، اما نه برای مدتی زیاد .
- بروییل ( به کودك ) - شنیدی ؟ فرانسه دو باره خانه فرانسوی ها شده .
- کودك آقای لگرن، شما او را دیدید؟
- لگرن من سوختن او را دیدم، پی یرا
- بروییل او فرانسه را رهبری کرد .
- لگرن بله اما فرانسه هم او را رهبری کرد.
- بروییل فکر می کردم که نداها راهنمای او بودند.
- لگرن بله، نداهای ما .
- بروییل مقصودت چیست ؟
- لگرن خوب، جریان اینطور بود: اول او مردم را بر علیه دشمن رهبری کرد . و به این ترتیب اسیر شد . وبعد وقتی او را در برج روان به غل و زنجیر کشیدند خبری از ما نشنید و توان خود را از دست داد مثل من وشما . حتی توبه هم کرد. اما وقتی که توبه کرد مردم عادی روان سخت از او



عصبانی شدند چنانکه به بار انداز ریختند و انگلیسی‌ها را کوبیدند. او این جریان را شنید، کسی نمی‌داند از کجا و چطور، و شهامتش را دوباره بدست آورد. او فهمید که يك دادگاه هم می‌تواند میدان جنگی بخوبی خاکریزهای مقابل اورلئان باشد. بنابراین او بزرگترین شکست خود را بزرگترین پیروزی ما تبدیل کرد. پس از آنکه لبانش خاموش شد صدایش به گوش آمد.

خوب، خوب، جنگ که هنوز تمام نشده :  
 پدر بزرگ انگلیسی‌ها دوباره برمی‌گردند؟  
 من که شك دارم . امسال شراب طرف‌های شما  
 چطور است .

برویل

کودک

برویل

من سال پیش آنجا نبودم . اما دخترها می‌گویند  
 به شیرینی سال بیست و هشت است.  
 (صدای دخترها که انگور می‌چینند و می‌خوانند  
 بگوش می‌رسد)  
 دخترها :

لگرن

دوشیزه در برابر دادگاه ایستاد

برای نیمه‌یی از سال

تمامی فرانسه تا ماه مه بانتظار بود

و آنانکه مخاطب او بودند سخنش را نشنیدند  
 پس، او را بروشنی روز در آوردند  
 و چون بسوی هیزمهایش کشیدند  
 و چون مشعلها نالیدند  
 و چون تند باد وزید  
 او فریاد کرد :  
 فرانسویها! فرانسویها برخیزید  
 و بخاطر فرانسه بجنگید  
 بخاطر خاک کشتهزارتان .  
 این سرود را هر دو قسمت فرانسه می خوانند .  
 فرانسه ما و فرانسه آنها .

لغز

پایان

## «توضیح»

برتوات برشت در نمایشنامه رادیویی تغییراتی داده و نیز بر آن افزوده است. این تغییرات و افزوده‌ها را می‌توان چنین خلاصه کرد:

از برشت است و در نمایشنامه رادیویی نیست.	پرده اول
بر پایه مکالمات جمعیت، که در آغاز نمایشنامه رادیویی می‌آید و بیس از نیمی از گفتگوهای این پرده را تشکیل می‌دهد، قرار دارد.	پرده دوم
قسمت عمده این پرده از نمایشنامه رادیویی است، با تغییراتی چند در صحنه و تنظیم. قسمت‌های افزوده شده به منظور تأکید بیشتر بر نقش انگلیسی‌ها بعنوان يك اشغالگر است. مثل مکالماتی که در آغاز پرده می‌آید و استفاده از زبان انگلیسی در متن اصلی برشت و نیز چاپلوسی مقامات فرانسوی نسبت به انگلیسی‌ها	پرده سوم
بخش میانی با انضمام صحبت‌هایی درباره کاترین	پرده چهارم

لاروشل و مکاشفات او، از برشت است.  
 صحبت پیرامون فتوای گرسون در نمایشنامه  
 رادیویی بین گروهی از دادیاران می‌گذرد، بدون  
 این که نامشان مشخص باشد، اما در نمایشنامه  
 برشت این گفتگوها میان شخصیت‌های معین  
 تقسیم شده است، صحنه بازار و نیمی از این پرده  
 (باشرکت زن ماهی فروش و همراهانش) از  
 برشت است و نیز نظریاتی که پیرامون باکرگی  
 ژان در آخر پرده ابراز میشود.

پرده پنجم

تقریباً بطور کامل از نمایشنامه رادیویی ست.  
 از نمایشنامه رادیویی ست. اما در کلر برشت این  
 صحنه جا بجا شده است آنچنانکه بین صحنه  
 نمایش آلات شکنجه و صحنه توبه ژان قرار گیرد.  
 از برشت است. جمله‌یی که در عنوان می‌آید:  
 «ژان فکر میکند که مردم او را فراموش کرده‌اند»،  
 و برشت زمانی آنرا در فهرست صحنه‌ها آورده  
 بود، می‌تواند تنها به پرده قبل مربوط شود.  
 در نمایشنامه رادیویی توبه ژان در حضور انبوه  
 جمعیت و در زمانی که اسقف حکم را میخواند  
 و درخیم مشعل را برای آتش زدن هیزم‌ها آماده  
 کرده است، صورت می‌گیرد. نقش استاد ارارد

پرده ششم

پرده هفتم

پرده هشتم

پرده نهم

از برشت است. حکم محکومیت که در نمایشنامه  
برشت بوسیله اسقف خوانده می شود در نمایشنامه  
رادیویی بوسیله شاتیون قرائت می گردد. قسمت  
عمده گفتگوها از برشت است مگر اشارات  
نگهبان که در آخر پرده آمده است. در نمایشنامه  
رادیویی خشم انگلیسی ها از اعدام نکردن ژان  
باشدت و حرارت کمتری نشان داده شده است.  
از برشت است.

پرده دهم

از برشت است .

پرده یازدهم

به جز دو اشاره اولیه راجع به مکاری با انگلیسی ها  
و نیز صحنه شستن دست، این پرده از نمایشنامه  
رادیویی گرفته شده است.

پرده دوازدهم

مانند سایر عناوین صحنه ها و مکان ها، عنوان پرده:  
«ژان - ندای مردم را شنیده است...» این پرده  
از نمایشنامه رادیویی است، مگر اشاره به مردم در  
سخنان اسقف، آنجا که می گوید: «اما تو  
آشکارا و در مقابل مردم توبه کرده ای». و نیز این  
سخنان او. «پس توبه خاطر برگشت خود مقصری»  
این قسمت در نمایشنامه رادیویی چنین است که  
ژان در جواب اسقف تنهایی گوید چون نمیدانستم  
توبه آشکار به چه معنی است «

پرده سیزدهم

پرده چهاردهم

پردهٔ پانزدهم

بطور عمده از نمایشنامهٔ رادیویی است .  
اشارات و سخنان جمعیت در این پرده قسمتی از  
آخرین صحنهٔ نمایشنامهٔ رادیویی است و قسمتی  
از صحنهٔ توبهٔ ژان نیز همین طور برشت این  
اشارات و مکالمات را درهم آمیخته و آنرا بین  
شخصیت‌های مشخص بازی تقسیم کرده . در  
نمایشنامهٔ رادیویی مردی که آتش را روشن  
می‌کند به سختی تحت تأثیر پشیمانی و اندوه است  
و پایان بازی را با گریهٔ خود می‌آکند.

از برشت است.

پرده شانزدهم